




اسکات و استیون

«احمد شریف پور»

دوره تغییرات بنیادی در نگاه به محصولات و بسیاری موارد دیگر که به احتمال، تشابه بسیار اندکی میان نیازهای مدیریتی آنها با دوران فشار کاری برای عرضه یک محصول وجود خواهد داشت. بالمر در ایمیلی که به مناسبت خروج سینوفسکی به کارمندان نوشته است، می‌گوید: «من به شدت نگران این موضوع هستم که اگر چه بسیاری از افراد خارج از شرکت، تمام این رویدادها (معرفی ویندوز ۸، سرفیس، ویندوزفون و...) را پایان تلاش ما می‌دانند، این موارد در واقع خطوط آغازین دوره‌ای جدید هستند.» برای مایکروسافت این دوره جدید شاید دوران کشاندن بیشتر کاربران به سمت خدمات ابری مایکروسافت، یا شاید دوران تازه کسب و کار مبتنی بر حق اشتراک نرم افزار باشد. و اپل که مدت‌ها است هیچ محصول جدیدی (به لحاظ نوآوری و نه به روزرسانی محصولات موجود) عرضه نکرده است، شاید در حال سرمایه‌گذاری برای طراحی و ساخت iGadget دیگری باشد.

آخرین نکته‌ای که می‌توانم به آن اشاره کنم، این است که حتی اگر این تغییرات درست همان‌طور که شایع شده است، نتیجه اختلاف نظرهای شخصی و اعمال نفوذ سلیقه‌ای باشد، باز هم از دید سازمانی در بهترین زمان ممکن انجام شده است. در مورد اپل حتی اگر روند ارتقای محصولات ادامه یابد، جانانان ایو حداقل شش ماه برای هماهنگ شدن با تیم تحت نظرش و مسلط شدن به سکان جدید زمان خواهد داشت و در مایکروسافتی که فاصله زمانی میان عرضه و حتی ارتقای محصولاتش دو یا سه سال است، کار برای جولی لارسون‌گرین بسیار ساده‌تر خواهد بود. در نهایت، باید بگویم که تمام این توضیحات تنها زمان روی دادن این تغییرات را توجیه می‌کنند، اما هر چه بیشتر درباره علت این تغییرات فکر می‌کنم، سخت‌تر می‌توانم از تبدیل کلمه «خداحافظی»

به «اخراج» جلوگیری کنم! 

از دریچه دید هیئت مدیره و با در نظر گرفتن نظام و سازوکار درونی شرکت‌های بزرگ به موضوع نگاه کنیم. چند نکته اساسی این زاویه دید «سازمانی» را از زاویه دید شخصی من و شما جدا می‌کند.

نخست این که به صورت معمول یک سازمان، به خصوص سازمانی اقتصادی و سودآور، شکل می‌گیرد تا در مرحله نخست از سودآوری سازمان و رضایت سهام‌داران و سرمایه‌گذاران آن اطمینان حاصل کند. هیچ اتفاقی در این سازمان‌ها خارج از این چارچوب و هدف‌گیری رخ نخواهد داد. اگر کیفیت محصولات اپل تا این حد بالا است، برای رضایت و خوشحالی طرفداران اپل نیست، بلکه هدف این است که آن رضایت و خوشحالی به افزایش ارزش سهام اپل منجر شده، سود و سرمایه شرکت را افزایش داده و آن را حتی برای دورانی کوتاه به ثروتمندترین شرکت دنیا تبدیل کند. اگر مایکروسافت این‌گونه خود را به آب و آتش می‌زند تا رابط لمسی جدیدی اختراع کند، هدف اصلی لذت بردن مشتری از نوآوری‌های پیشرو زمان نیست؛ هدف اصلی کسب سهم بیشتر از بازار و در نتیجه تزیق پول به شرکتی است که اندکی از قافله تبلت‌ها عقب مانده است. در چنین دیدگاهی شخص، حتی اگر در ره بالای مدیریتی باشد، اهمیت چندانی ندارد. مدیر خوب تنها وسیله‌ای است که دست یافتن به سود و اهداف بلندمدت شرکت را ساده‌تر می‌کند.

نکته دومی که از دید من شاید اهمیت بیشتری داشته باشد، این است که معرفی و عرضه موفقیت‌آمیز یک یا چند محصول، شاید از دید من و شمای مصرف‌کننده، پایان یک دوره تلاش و مدیریت سخت‌گیرانه باشد و نشانه کارآمدی مدیر پروژه به شمار آید، اما از دید سازمانی شروع دوره‌ای تازه محسوب می‌شود. شروع دوره جدید پشتیبانی، شروع دوره عرضه محصولات جدید بر مبنای پلتفرم عرضه شده، شروع

در شرایطی که انتشار خبر خداحافظی (شما بخوانید اخراج) اسکات فورستال مدیر توسعه iOS شرکت اپل حساسیت رسانه‌ها و علاقه‌مندان را در زمینه تغییرات مدیریتی شرکت‌های بزرگ حوزه فناوری اطلاعات برانگیخته بود، یکی دیگر از تکان‌دهنده‌ترین خبرهای یک ماه گذشته راه خود را به ویتترین رسانه‌ها باز کرد. استیون سینوفسکی، مدیر ارشد تیم‌های ویندوز و سرفیس مایکروسافت، نه تنها از تیم ویندوز که از شرکت مایکروسافت خداحافظی کرده است. به نظر می‌رسد که آن «رستگاری» که در یادداشت قبلی‌ام از آن سخن گفتم، شامل حال کلیدی‌ترین فرد پروژه ویندوز ۸ نشده است! جالب‌تر این که شایعات مطرح شده درباره این موضوع نیز درست همانند نمونه اپلی، ما را تحریک می‌کنند که کلمه «خداحافظی» را با «اخراج» جایگزین کنیم.

برای بسیاری، شاید خداحافظی این دو مدیر، آن هم پس از انجام موفقیت‌آمیز پروژه‌های تحت نظارت‌شان عجیب به نظر برسد. فورستال زمانی اخراج شد که آی‌فون ۵ با آن استقبال بی‌نظیر معرفی و عرضه شده و آی‌پد نسل چهارم و آی‌پد مینی هم با موفقیت و حتی در بازه زمانی کوتاه‌تر از روال‌های معمول اپل معرفی شده بودند. سینوفسکی هم درست اندکی پس از معرفی ویندوز ۸ و عرضه رسمی تبلت سرفیس RT و استقبال به نسبت خوب از هر دوی این محصولات، مجبور به ترک مایکروسافت شد.

نکته‌ای که خارج از همه داستان‌ها و حواشی موجود ترجیح می‌دهم به آن اشاره کنم، این است که اتفاقاً چنین جابه‌جایی‌هایی آن هم در کلان‌ترین سطوح مدیریتی غول‌های دیجیتالی دنیا، دقیقاً در بهترین زمان ممکن صورت پذیرفته است. برای درک این موضوع کافی است دیدگاه خود را از وضعیت مشتری عاشق محصول و طرفدار دو آتشه شخصیت کاریزماتیک مدیر پروژه، به دیدگاهی سازمانی تغییر دهیم و